

روایتی از زندگی سردار خدادی؛ از خدمت تا شهادت

راه شهید «خدادی» یک انتخاب بود

مریم جهان پناه
خبرنگار

در ایام برگزاری چهلمین سالگرد آغاز جنگ تحمیلی خبر شهادت «علی (حمید) خدادی» یکی از سرداران دوران دفاع مقدس منتشر شد. او که جانباز شیمیایی بود بیش از یک دهه رئیس دفتر سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در سپاه قدس بود، وی در روزهای گرامیداشت چهلمین سالگرد دفاع مقدس و پس از یک دوره تحمل بیماری، به حاج قاسم و جمع همزمان شهیدش در دوران دفاع مقدس ملحق شد، اگرچه او به جمع همزمانش پیوست اما نقش آفرینی‌های او در صحنه‌های مختلف دفاع مقدس و پاسداری و صیانت از آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی همیشه در آذهان و یادهای همزمان و دوستداران انقلاب اسلامی خواهد ماند.

■ سردار علی (حمید) خدادی چگونه زیست

سردار علی(حمید) خدادی ۲۴ مردادماه ۱۳۴۳ در گرگان متولد شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و در «منطقه ۳ کشوری سپاه» شامل استان‌های مازندران و گیلان، خدمات شایسته‌ای به انقلاب اسلامی انجام داد. بعد از بروز غائله در استان‌های غربی کشور عازم آذربایجان غربی شد و در قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) رشادت و خدمات شایسته‌ای در بخش حفاظت از انقلاب اسلامی از خود به جای گذاشت.

بعد از آرام شدن مناطق غرب کشور و آغاز شدت حملات دشمن در جنوب کشور عازم استان خوزستان شد و به‌عنوان معاون اجرایی عملیات قرارگاه خاتم الانبیا با مسئولیت سردار سرلشکر پاسدار محمد باقری مشغول خدمت شد و با توجه به روحیه و پشتکار بسیار شایسته‌ای که از خودش نشان داد دستیار و همکار خیلی خوبی برای سردار باقری و مجموعه همکاران خوش در آن معاونت بود. با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ تحمیلی و تشکیل ستاد کل نیروهای مسلح، در این ستاد مشغول

زیستی، پذیرای همه کارکنان بود. اتاق ایشان به روی کارکنان و همکاران سپاه باز بود و در حد توان مشکلات همه مراجعان را رفع می‌کرد.

طی دو مرحله حضور در جبهه به‌عنوان بسیجی و پس از عضویت به‌عنوان کادر در بیشتر عملیات‌ها حضور داشت و در عملیات‌های رمضان، بیت‌المقدس، والفجر ۴ و والفجر ۸ و کربلای ۵ به افتخار جانبازی نائل شد و از نواحی ساعد دست چپ، پای راست، سرو کمر و مجروح و در عملیات والفجر ۴ دچار مصدومیت شیمیایی از ناحیه ریه شد. در طول دوران خدمت به سبب لیاقت و شایستگی و خدمات ارزنده در مجموعه‌هایی که در آنجا اشتغال داشت بارها از سوی فرماندهان وقت همچون شهید سلیمانی و رؤسای کل ستاد نیروهای مسلح، فرمانده کل سپاه و نماینده ولی فقیه مورد تقدیر و تشویق قرار گرفت.

پیکر سردار شهید «علی خدادی» چهارم مهرماه از بیمارستان بقیه‌الله(عج) با حضور مقامات لشکری و کشوری روی دستان مردم قدرشناس تشییع شد و در قطعه ۲۶ بهشت زهرا(س) کنار همزمان شهیدش آرام گرفت.

■ نسل گمنام جنگ
محمد خدادی برادر سردار شهید حمید خدادی از او به‌عنوان عضوی از نسلی نابذیر، جذاب و مردمدار و مورد احترام برای همکاران، فرماندهان و مدیران سپاه بود به طوری که روحیه مدیریتی و اخلاقی و دینی و اعتقادی ایشان برای همه آحاد کارکنان سپاه شناخته شده بود و با توجه به روحیه ولایت‌مداری و ساده

توجه به پایه‌های اعتقادی که داشت در شرایطی قرار گرفت که احساس کرد باید با حضور مؤثر در عرصه‌های دفاع ملی دین خود را به کشورش ادا کرده و امنیت کشور و هموطنانش را تأمین کند.

شهید خدادی در فضای معنوی و آرمانی به جبهه‌ها شتافت البته چهره‌های بزرگ در این نسل کم نیست که دارای چند ویژگی می‌باشند که گمنام بودن جزو اولین مشخصه‌های آنهاست.

بعد از شهادت برادرم متوجه شدم که او چند بار مجروح شده و حین مراجعاتش به بیمارستان و پزشک بود که پی بردم بیمار شیمیایی است؛ در واقع هیچ‌وقت از مجروح شدنش سخنی به میان نیاورد و نمی‌گذاشت کسی از آن مطلع شود.

شهید خدادی از ابتدای جنگ به جبهه رفت و آخر جنگ برگشت؛ در این فاصله حتی ازدواج هم نکرد. دهه هفتاد بود که ازدواج کرد و حاصل ازدواجش هم دختر ۱۰ساله‌ای است که این روزها برای پدرش بی‌قراری می‌کند.

دغدغه روحی و روانی حاکم بر این نسل که شاخص اخیر آن، حاج قاسم سلیمانی بود و به مکتب قاسم سلیمانی تبدیل شد دفاع از انقلاب اسلامی، کشور و مرز و ناموس است و با توجه به باورها و اعتقاداتی که داشتند

این افراد در ایام دفاع مقدس نه دانشگاه رفتند و نه در پست‌های حکومتی وارد شدند بلکه در سخت‌ترین شرایط زندگی کردند و در نام‌ترین مکان‌ها حضور داشتند؛ تن

خود را به بهای صیانت از آرمان‌های انقلاب اسلامی و ایران در معرض آسیب‌ها قرار داده و می‌دهند.»
■ نسل جنگ پشتوانه نسل‌های بعدی
محمد خدادی در ادامه درباره



با انتصاب سردار شهید سلیمانی به فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران، سردار علی خدادی به‌عنوان مشاور و مسئول دفتر سردار سلیمانی منصوب و در خدمت سردار شجاع، نترس و ولایت‌مدار انجام وظیفه کرد. در طول سالیان خدمت تا شهادت، یکی از افتخارات ایشان خدمت در کنار سردار دل‌ها حاج قاسم سلیمانی بود که از آن دوران به‌عنوان باقیات‌الصالحات دوران خدمت یاد می‌کرد

مجروح شدن برادرش توضیح می‌دهد: «او ۵ بار مجروح شد و در همه این ایام در گمنامی درد و رنج جرات را بدون اطلاع به کسی، تحمل کرد، حتی به من هم که

تنها برادرش بودم اطلاع نداد. این انتخاب او بود و اصرار من هم فایده نداشت؛ شاید علت اینکه همه مقامات ارشد نظامی در شهادت او پیام دادند همین بود که اگر دیگران شناختی از او نداشتند آنها که در جنگ و جهاد همراه او بودند وی را می‌شناختند و واقعیت این است که هیچ کدام از پیام‌ها اداری نبود بلکه بیان احساس نسبت به حمید بود.»

به گفته خدادی، بودن او با حاج قاسم در واقع ادامه همان مسیری بود که انتخاب کرده بود و حتی بعد از جنگ نیز در سپاه قدس که فضایی نزدیک به جنگ داشت فعالیت می‌کرد.

برادر شهید بر این باور است که مهم‌ترین ویژگی این نسل، داشتن خلوص و باورهای دینی و اعتقاد به عمل در مسیر حق است و مصمم و معتقد و پرتلاش به قیمت جان برای رسیدن به مقصود یعنی رضای الهی قدم برمی‌دارد.

محمد خدادی با بیان اینکه به‌طور قطع فرد شیمیایی از دردی رنج می‌برد که سخت و طاقت فرساست، یادآور می‌شود: «بیماری او آنقدر گسترده بود که حتی طبق گفته‌های همسرش هر سال در همین ایام بیماری اش که ناشی از عوارض شیمیایی بود، عود می‌کرد و حالش وخیم می‌شد.

با اینکه ما دو برادر بودیم که مصمیت خاصی بین ما وجود داشت اما به یاد ندارم که هیچ‌گاه چیزی از من خواسته باشد. معمولاً اگر تصمیم به انجام کاری داشت با من مشورت می‌کرد، اما حتی یک بار از سختی کارش که شغل پر مخاطره‌ای بود سخن گفت، بلکه مصمم و معتقد به ادامه راه بود.»

■ ضرورت ترویج فداکاری‌ها و ایثار نسل دفاع مقدس
محمد خدادی که معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را برعهده دارد ترویج فداکاری و ایثار نسل جنگ و دفاع مقدس را یک ضرورت می‌داند و ابراز عقیده می‌کند که امروز موضوعی که باید برای آن تلاش کرد ترویج فداکاری و ایثار و اعتقادات و باورهای دینی در این مسیر است، زیرا قدرت اصلی نظام از این منشأ الهام می‌گیرد و باید این رابطه بین نسلی را تقویت کرد که بستر صیانت از آبی و خاک، مردم و انقلاب اسلامی شود. به باور خدادی، اگر امروز ایران چند تکه نشده به‌دلیل وجود سربازان گمنام اسلام همچون حاج قاسم سلیمانی‌ها است که برای دفاع از ایران جنگیدند؛ نام تعدادی آشکار شده است اما واقعیت این است که اکثر این نسل گمنام هستند.

اصولاً در فرهنگ ایرانی و سایر فرهنگ‌ها یکی از لایه‌هایی که می‌تواند استوار بماند تا جامعه به مسیر و توسعه خود ادامه دهد و امنیت آن برقرار باشد صداقت است، چراکه صداقت نباشد نمی‌توان امانتدار بود به هر حال این نهضت و مردم امانتی در دست ما هستند، اگر امروز امنیت و همبستگی در کشور می‌بینیم به‌خاطر همین هاست. برادر شهید خدادی از انتشار زندگینامه شهید پس از شهادتش خبر داد و گفت: ما هم با انتشار این زندگینامه از برخی ابعاد فعالیت‌های او اطلاع پیدا کردیم. شهید خدادی همیشه از خاطرات مثبت خود حرف می‌زد نه منفی و اصولاً از اعتقادات و حال و هوایی که داشت می‌گفت و بیشتر از همزمان شهیدش و ضرورت استمرار نهضت سخن به میان می‌آورد.

نگاه این افراد به دنیا کاملاً با نگاه سایر افراد متفاوت است این افراد دنیا را برای اندیشه نمی‌خواهند، بلکه در دنیا برای آخرت زندگی می‌کنند؛ در واقع باید گفت که این نسل متوقف نشده و راه ادامه خواهد داشت.

می‌دیدند ابوحامد، فرمانده تیپ فاطمیان ایستاده و کنارشان مثل یک رزمنده عادی می‌جنگد رغبتی به عقب نشینی نشان ندادند. شمار شهدا و زخمی‌ها زیاد شده بود. من و ابو رقیه پشت تخته سنگی موضع گرفته بودیم که یکباره صدای انفجار مهیبی بلند شد و همزمان به چند متر آن طرفتر پرتاب شد.

گلوله تانک پر قدرتی تخته سنگی را که پشت آن سنگ‌گرفته بودیم را هدف گرفته بود. وقتی چشم باز کردم ابوحامد را بالای سرم دیدم که

لب‌هایش تکان می‌خورد ولی من صدایش را نمی‌شنیدم. بعد از دقایقی شنوایی‌ام برگشت و متوجه ابو رقیه شدم که موج انفجار او را گرفته بود. ابو رقیه را در گودالی که گلوله تانک ایجاد کرده بود خواباندم و به سمت ابوحامد رفتم. جانشین فرمانده فاطمیون حرکت کرد تا به آنان بپیوندم. همین وقت صدای سوت کش داری آمد و هم زمان یک شن‌آتشین دقیقاً به همان نقطه‌ای اصابت کرد که ابوحامد و فاتح موضع گرفته بودند.

من بار دیگر بر اثر موج انفجار به درون گودال پرتاب شدم و گرد و خاک شدیدی به هوا برخاست. بعد از مدت



ابوحامد به عقب بیسیم زد که چرا از ما پشتیبانی نمی‌کنید، به ابوحامد یاد آور شدم که خودشان هم مهمات به اندازه کافی ندارند. با هدف قرار گرفتن صخره‌ای که پشت آن پناه گرفته بودیم ناچار موضع خودمان را تغییر دادیم. در این حین یکی از نیروها دوان دوان آمد و خبر داد که نیروهای دشمن دارند به ما نزدیک می‌شوند. نیروها پشت تخته سنگ‌ها موضع گرفتند و به سمت نفرات دشمن که به سمت ما می‌آمدند شلیک کردند. به یکباره یکی

نشانه رفت اما چون مهمات به قدر کافی نداشت تک تک شلیک می‌کرد. ابوحامد با بیسیم از ابو بیجی که رابطه خوبی با سوری‌ها داشت خواست تا با توپخانه از ما حمایت کنند، ولی آتش توپ‌های آنان به مواضع دشمنان نمی‌رسید. انفجارها یک لحظه قطع نمی‌شد و هر بار تکه‌های سنگ را به هوا می‌پاشید و بر سر و رویمان می‌ریخت. کمی بعد نیروهای پیاده دشمن را دیدیم که در گروه‌های ۱۰ نفره به سمت ما می‌آمدند. تیربارچی به‌سمت آنان

تخته سنگ بزرگی رفت و پس از عبار کردن آنها شروع به شلیک کرد. ابوحامد با بیسیم از ابو بیجی که رابطه خوبی با سوری‌ها داشت خواست تا با توپخانه از ما حمایت کنند، ولی آتش توپ‌های آنان به مواضع دشمنان نمی‌رسید. انفجارها یک لحظه قطع نمی‌شد و هر بار تکه‌های سنگ را به هوا می‌پاشید و بر سر و رویمان می‌ریخت. کمی بعد نیروهای پیاده دشمن را دیدیم که در گروه‌های ۱۰ نفره به سمت ما می‌آمدند. تیربارچی به‌سمت آنان



اسماعیل علوی
دبیر گروه یادآوری

پرداخته و صحنه‌های درگیری با داعشیان را به تصویر درآورده است. صحنه‌هایی بدیع و بعضاً رعب‌آور که در جنگ‌های منظم کمتر پیش می‌آید. صراحت لهجه راوی از ویژگی‌های این کتاب است که موجب شده چیزی کتمان نشود و تصویر روشنی از جنگ با مخوف‌ترین جنگجویان تاریخ معاصر به‌دست آید. در فرازی از این کتاب می‌خوانیم: «...خیمه‌های دشمن پشت سرم اینجا و آنجا به زمین می‌خورد و منفجر می‌شد. تا اینکه سرانجام به یک جان پناهی رسیدیم و داخلش پناه گرفتیم. کاملاً معلوم بود که دشمن شب قبل تجدید قوا کرده تا صبح پاتک بزند. دشمن از پایین تل

باتوپ ۲۳ مواضع ما را می‌کوبید ما تیربار فقط وکلانش داشتیم که به‌دلیل برد کوتاه خیلی کارآیی نداشت. توپ ۲۳ هم داشتیم، ولی به‌دلیل اینکه هنوز تا بالای تل جاده زده نشده بود نمی‌شد به آنجا حملشان کرد. گروهی از نیروهای سوری با خمپاره ۶۰ بالا آمده بودند اما خمپاره‌ها را گذاشته و رفته بودند. ابو حامد فرمانده تیپ فاطمیون که به‌دلیل شرکت در جنگ‌های افغانستان کار با خمپاره ۶۰ را بلد بود، آنها را برداشت و پشت

هفته پیش در سکوت خبری اتفاق مهمی در عرصه خاطره نگاری جنگ بوقوع پیوست و برای اولین بار از کتاب خاطرات یکی از مدافعان حرم از جنگ‌های متعدد با تکفیری‌ها با عنوان «ابوباران» رونمایی شد. رونمایی این کتاب در شرایطی انجام گرفت که رسانه‌های جمعی هنوز برای پرداختن به این دست سوزدها محافظه کاری می‌کنند.

کتاب «ابوباران» نوشته زهرا سادات ثابتی که به خاطرات مصطفی نجیب(نام مستعار) یکی از مدافعان حرم اختصاص دارد، نشان از پایان یافتن جنگ در جبهه سوریه با جنگجویان تکفیری داعش و بلامانع بودن انتشار اطلاعات آن دارد. با مطالعه این کتاب به واقعیت‌های جنگی پیچیده و دشواری می‌برسیم که از بسیاری جهات با سایر جنگ‌ها متفاوت است.

مصطفی نجیب رزمنده افغان و عضو تیپ فاطمیون (افغانی‌ها) مدافع حرم است که با صداقت به روایت خاطرات خود از جنگ با تکفیری‌ها

